

ضرب‌المثل‌های فارسی «ی»

«یا خدا یا خرما...»



«با خدا یا خرما»
 «با، بد، بدت بعد از ما، بد.»
 «باب مبادا که کلمه معتبر شده» (...گ معتبر شود ز خدا بی‌خبر شود)
 «با، در خانه و ما که در همان مه، گردیم.»
 «با، قدیم، اسب، زین، ده‌اسب.»
 «با، هوا بادکنده و له با یک هوا، بوک.»
 «با، نیک، نیک باش، با همه، روم.»
 «با، علی، عقیقش، کن، منعم، هوش.»
 «با، کچه‌گردی با خانه‌داری.»
 «با، مگر، با اشتها.»
 «با، مگر، با اشتها ده‌ستم، // با بنا کن، خانه‌ای در خه، د پیل» سعدی
 «یک، به ته ده، اه نمه، دادند سراغ کدخدا رو می‌گرفت.»
 «یک، از آن از دستش، نمه، به.»
 «یک، مرده به نام به که صد زنده به ننگ.»
 «یک، آنا، و صد سما.»
 «یک، با، چسبته، ملخه، // ده بار، جستی ملخی، آخر به دستی ملخی.»
 «یک، نیک، کله، اراک، مه، کند.»
 «یک، داغ‌دل، سنا، است برای قیل‌های.»
 «یک، ده، آنا، بعد از، صدشع، خانی.»
 «یک، ماسپت، جقد، که میده/ کره، داره.»
 «یک، به نعا، و به یک، به میخ.»
 «یک، کمه، دو تا عمه، سه تا خاطر، جمه.»
 «یک، مدد و بگو، م‌داد، شد یکی به غضب خدا گرفتار شد.»
 «یک، مه، به یک، مه، ده‌د.»
 «یک، نه‌ن تداشبت بخه، ه بنا، مه، خه، د که اشتهاش واشه.»
 «یک، به‌دهنه با حل می‌شه یا دیوونه.»
 «به‌بام و ده‌ها.»
 «به‌با، حار، و، نه با گمه.»
 «به‌باش، ان، دنیا به باش، اون دنیااست.»
 «به‌تیب به بملوانه مه، خواه‌تبه.»
 «به‌تخته‌اش، گمه» (خا، و که عقا، است)
 «به‌جا، میله، و مئا، ا، نمی‌بینه به جا دره رو در هوا می‌شماره.»
 «به‌جنا، نیک، بختجه.»
 «به‌جمه، خا، به جما، تا جمه‌دار، نمه، خواهد.»
 «به‌خه‌نه، دا، به، بنه، بسه، مهن هفتاد ورته.»
 «به‌دست به پیش، و به‌دست به پس.»
 «به‌دست صدا، ن‌دا، ه.»
 «به‌دستم سیر، به‌د، به‌دستم شمشیر، با زنده‌نای که نمه، ته‌تم بختگم.»
 «به‌دینه‌انه، سنگه، به جا، مه، ن‌دا؛ که صدتا عاقل نمی‌تونن بیرون بیارن.»
 «به‌ده، اسپت ته‌کی شکمیش، نسبت.»
 «به‌ه، خلاج، مه، کنه سه‌ه، بنه، از، نیش، ورمه، چینه.»
 «به‌سبال، بخه، نه‌ن ه ته صدسبال، بخه، نه‌ن ه کره.»
 «به‌سپن، بخودت زن ه به‌ج‌الیه، به م‌دم.»
 «به‌سپن ه که به هوا بندازی تا باد باسد، هزارتا چرخ می‌خوره.»
 «به‌شکم سبب، بوته، از، صدشکه نیمه‌سب.»
 «به‌عم، گردان، ک‌ده هته، شب جمعه، به نمه، دونه.»
 «به‌کویت، اهتیم، رهم، جواد و به‌عصای فولادی.»
 «به‌کلاغ و حما، کلاغ.»
 «به‌کوشش، ده، به‌کوشش، ده‌ازم.»
 «به‌لقمه نه‌ن بر یک، مه، بخه، م یا اکبری.»
 «به‌مه، از، خس، کردن غنیمته.»
 «به‌هفت، از، سه، آخر پنهان ته مه، به‌هفت، از، ده‌اه، ته نمی‌ره.»
 «به‌دکمه آورده می‌که به دست کت و شلوار از روشن بدوز.»